

وارد گود شدند. هر روز عده‌ای به نقاط مختلف شهر می‌رفتند و پای صحبت مردم می‌نشستند. بعد هم نقل خاطرات‌شان را توی گروه می‌آوردند و بقیه را تشویق به میدان رفتن می‌کردند. طاهره می‌گفت: «دیشب رفته بودیم محله امامزاده اولش مردم تحویل مون نمی‌گرفتند. می‌گفتن از طرف فلان کانیدیا اومدین، پول گرفتین. چند دقیقه‌ای که حرف می‌زدیم و از خودمون و دغدغه‌هامون می‌گفتیم دلشون نرم می‌شد و می‌نشستن به درد دل.»

فاطمه می‌گفت: «وقتی پای درد دل‌شان نشستیم، فهمیدیم مردم چه قدر دلشون می‌تپه برای انقلاب، ولی از شرایط اقتصادی گله دارن و این شده بهانه نیومدن پای صندوق.»

دوست دیگرمان از هیاهوی رسانه‌های بیگانه وسط فکر و ذهن مردم می‌گفت. وقتی به چشم دیده بود که چه جوری سمپاشی دشمن ذهن مردم را نسبت به نظام خراب کرده بود. او هم به همراه دوستانش تلاش کرده بود تا قدری این سم‌ها را بشوید. حالا گروه مادران میدان انتخابات شده بود محفل این گپ و گفت‌ها و گذاشتن قرار و مدارهای دوستان. صبح اول هر روز، قول و قرارها ردیف می‌شد و هرکس گروهش را برمی‌داشت و می‌زدند به دل کوچه، خیابان، مسجد، امامزاده و پارک‌های شهر. آخر شب هم روایت دیدارها و گفت‌وگوها را جمع می‌کردیم و می‌گذاشتیم توی کانال مادران میدان انتخابات و از کانال به هر جا که دستمان می‌رسید. رفتن روایت‌ها روی گروه‌های مختلف داشت کار خودش را می‌کرد. حالا دیگر جمع کوچک شهرمان روز به روز داشت بزرگ‌تر می‌شد.

یک روز صبح که پیام‌های ارسالی به کانال را نگاه می‌کردیم، خانمی از قزوین پیام داده بود و نوشته

بود: «من دیروز به همراه خانومای محله مون رفتیم برای روشننگری و با مردم در مورد انتخابات صحبت کردیم.» بعد هم مو به مو روایتش را نوشته بود و همراه عکس برایمان فرستاده بود. هر روز که می‌گذشت، طول و عرض مادران میدان داشت بیشتر کش می‌آمد. افرادی از شهرهای مختلف ایران به جمع مان اضافه می‌شدند و برای حضور در جمع مادران روشننگر توی شهر و روستا و محله خودشون اعلام آمادگی می‌کردند. وقتش رسیده بود که این کار گسترده را سر و سامان بدهیم و دستی به سر و رویش بکشیم. اولین آجرهای گروه مادران میدان کشوری را دانه دانه گذاشتیم. افرادی از سراسر کشور عضو گروه شدند. مناطق مختلف تهران، اصفهان، قم، بوشهر، کرمان، مشهد و...

حالا هر روز توی این گروه کوچک جمع می‌شدیم و طرح‌ها را می‌گذاشتیم روی میز. محور اصلی، گفت‌وگوی چهره به چهره با مردم بود. هر شهر بنا بر شرایط منطقه و بوم خودش یک شکل و شمایل برایش اجرا می‌کرد. یکی برنامه را توی پارک می‌گرفت. یکی سر صحبت را با مغازه‌داران محله باز می‌کرد. یک شهر توی کوچه‌ها راه می‌افتاد. یکی پرسشنامه طراحی می‌کرد و با صحبت در مورد سؤال‌ها و جواب‌ها سعی در انتقال حرف‌هایش داشت.

هر شب هم گزارش‌ها از شهرهای مختلف به گروه مادران میدان سرازیر می‌شد. بعد هم دستی به سر و رویش می‌کشیدیم و روانه کانال مادران میدان می‌کردیم. کانالی که دیگر فقط متعلق به سبزواری نبود و سفره‌اش را آن قدر باز کرده بود که آدم‌هایی از کل کشور دورش نشسته بودند و هر شب جمهوریت را برای خودشون و مردم مرور می‌کردند و از چشیدن طعم و مزه‌اش سرکیف می‌آمدند.

جایی برای همه!

فعالیت‌های روشنگرانه مادران میدان اما به همین راحتی‌ها هم نبود. در پس شیرینی‌ها، سختی‌ها و فراز و نشیب‌های بسیاری هم داشت. اغلب افراد حاضر در برنامه‌های روشننگری، مادر بودند. مادری با دو، سه، چهار و حتی پنج فرزند؛ مادری که وظیفه مادری، همسری و خانه روی دوش‌اش بود. این جا هم مادرها به فکر چاره افتاده‌اند. مراقبت شیفی از فرزندان یکدیگر، اعلام آمادگی گروه‌هایی از مادران برای نگهداری از فرزندان مادران روشننگر، پخت غذا، کمک به انجام امور

طاهره می‌گفت: «دیشب رفته بودیم محله امامزاده اولش مردم تحویل مون نمی‌گرفتند. می‌گفتن از طرف فلان کانیدیا اومدین. پول گرفتین. چند دقیقه‌ای که حرف می‌زدیم و از خودمون و دغدغه‌هامون می‌گفتیم دلشون نرم می‌شد و می‌نشستن به درد و دل.»

